

تحلیلی جامعه‌شناختی از دوگانگی رفتار سیاسی-فرهنگی حاکمان شیعی طبرستان

مطالعه موردی: حسن بن زید و حسن بن علی علوی

سجاد رضانی*

فاطمه جان‌احمدی**، رضا شعبانی***

چکیده

شهرت دو پایور سیاسی علوی، حسن بن زید (داعی کبیر) و حسن بن علی اطروش (ناصر کبیر)، به دلیل داشتن ویژگی‌های بارز سیاسی-فرهنگی در میان حاکمان علوی طبرستان نه تنها به واسطه در انداختن دولتی شیعی بوده است بلکه ناظر به القابشان متأثر از مشی سیاسی یا رفتارهای فرهنگی در ایجاد مقبولیت و مشروعیتی هم‌زمان در آن سرزمین نیز بوده است. فاصله میان دعاوی آنان در تمسک به شیوه‌های حکومتی امام علی (ع) و بروز رفتارهای سیاسی سرکوب‌گرانه در مناسبات با دولت‌ها و امرای هم‌جوار یا مشی فرهنگی افراطی آنان در انقیاد توده مردم مجموعه‌ای پرتناقض از رفتار سیاسی و مشی فرهنگی آن‌ها را به هم‌راه داشته است. واکاوی مسئله تعارض میان دعاوی و رفتارهای آنان و مطالعه جامعه‌شناختی مشی سیاسی-فرهنگی‌شان هدف پژوهش حاضر است. از آزمون فرضیه‌ها این نتیجه حاصل شد که مشی سیاسی و فرهنگی تعارض‌گونه این دو حاکم برگرفته از دعاوی بی‌پایه و بدون تعمیق شریعت در نهاد حاکمیت ایشان و سرانجام عدم

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران،

Sjranezani.ac@gmail.com

** عضو هیئت علمی و دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

f.janahmadi@modares.ac.ir

*** استاد گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، Sjranezani.ac@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۱/۱۸

تطابق میان ادعا و رفتارهای منجر به احراز قدرت و کسب منزلت سیاسی بوده است.

کلیدواژه‌ها: حسن بن زید علوی، حسن بن علی علوی، تحلیلی جامعه‌شناختی، دوگانگی رفتار سیاسی، طبرستان.

۱. مقدمه

تلاش‌های فرهنگی متکی بر دعاوی مذهبی امرای علوی طبرستان و حضور فعال و نقش کم‌نظیر این دو حاکم، بدین دلیل که طبرستان را از سلطه امرای طاهری و سامانی رها کرده‌اند و آن را به محلی امن برای عزیمت و سکنا‌ی مهاجران علوی و سادات تبدیل کرده‌اند، در تاریخ سیاسی-فرهنگی ایران مهم و تعیین‌کننده است. رفتارهای سیاسی مبدعان دولت علوی، حسن بن زید و ناصرالحق، در مقام نخستین حاکمان دولت شیعی علوی طبرستان و نقش آنان در پیدایی و تثبیت این دولت به درستی در منابع تاریخی به تفصیل منعکس شده است. از یک سو، اقدامات فرهنگی تأثیرگذار که به مانایی مذهب تشیع در طبرستان انجامید و از سوی دیگر تثبیت فرایند مهاجرت سادات به این منطقه و ایجاد ثبات در ارکان سیاسی دولت علویان طبرستان موجبات انجام‌شدن تحقیقات مفصلی درباره این دولت را فراهم آورده است. امیر-حاکمان علوی طبرستان با کاربست اندیشه‌های شیعی و باورمندی به کاریزمای نقش‌آفرین رسول خدا (ص) و امام علی (ع) در تاریخ، به‌مثابه نمایندگان مذهب تشیع که داعیه‌دار برقراری الگویی از حکومت دینی متأثر از سیره عملی و سلوک اخلاقی علی (ع) و فراتر از آن پیامبر گرامی اسلام بوده‌اند، مدت‌های مدید بر سریر امارت تکیه زدند و خود را نمایندگان برحق علی و فرزندان و نوادگانش برای احیای حاکمیت علوی مطرح کردند. حال این‌که «آیا مشی و منش سیاسی-فرهنگی آنان با آموزه‌های مبتنی بر تشیع راستین یا با سلوک سیاسی و منش فرهنگی علی (ع) منطبق بود یا خیر؟» موضوعی است که تنها با نقد جامعه‌شناسانه رفتارهای سیاسی آنان قابل درک و ارزیابی است. گرچه، فرضیه اصلی متکی بر مطالعات مقدماتی این است که آن دو حاکم مؤسس به دلیل ورود به عرصه‌های افراط‌گرایانه و اعمال سیاست‌های مبتنی بر سرکوب مخالفان، که تأثیرش بر فرازهایی از تاریخ علویان طبرستان قابل مشاهده است، از مشی اصیل رفتارهای اسلامی متکی بر الگوی سیاسی امام علی (ع) عدول کردند و تمایز رفتار سیاسی و تناقض مشی فرهنگی آنان در منابع قابل‌ردیابی است. مطالعه منابع تاریخی و رجوع به تاریخ‌های محلی و

مرور منابع زیدی می‌تواند برای نشان‌دادن ممیزات دولت علویان طبرستان به‌طور اعم و رفتارهای این دو حاکم زمام‌دار و نحوه حکم‌رانی آنان کافی باشد. آنچه در این پژوهش مطرح‌نظر است پژوهیدن رفتارهای دوگانه و تعارض‌گونه و متمایز آنان در تعاملات سیاسی (داخلی) به‌ویژه در مواجهه با توده مردم و رقبای سیاسی‌شان خواهد بود. ناگفته پیداست که ارزیابی واقع‌بینانه از عملکرد این حاکمان زمانی مقدور است که رفتارهای سیاسی آن‌ها به‌طور مستند مورد نقد پژوهش‌محورانه قرار گیرد و با بررسی مشی حسن بن زید و ناصرالحق هم‌سودی و ناهم‌سودی رفتار سیاسی‌شان بر مبنای مدل دولت شیعی منطبق با آموزه‌های نبوی و علوی به‌شیوه توصیفی-تحلیلی متکی بر منابع تاریخی بازشناسی شود.

۲. راه‌برد حسن بن زید در برابر رقبای سیاسی و توده مردم

تأثیر کاریزماتیک داعی کبیر، حسن بن زید، بر جریان سیاسی‌شدن دعوت علویان در طبرستان با مراجعه مردم به وی و تقبیل دعاوی او از سوی عامه موضوعی قابل‌اثبات است. گرچه او در این بسیج مردمی نقش اولیه نداشت، با هدایت عمومی توانست جایگاه خود را به‌مثابه نخستین حاکم شیعی در دولت علویان طبرستان تثبیت کند. بی‌تردید یکی از مهم‌ترین عواملی که نقش به‌غایت تأثیرگذاری در تاریخ سیاسی این دولت تازه‌تأسیس ایفا کرد حضور سادات و علویان مهاجری بود که شاکله پیروان دعوت نوپدید سیاسی در طبرستان را بنا نهادند، چراکه آنان با تبعیت تمام از فرمان‌های رهبر خود، داعی کبیر، به اطراف واکناف لشکر کشیدند و در اجرای برنامه‌های توسعه‌طلبانه او کوشیدند و به حصول اهداف در گسترش دولت علوی کمک و افری کردند. اما، پس از تثبیت قدرت علویان و قدرت‌گیری حسن بن زید، دیگر سادات امیران و فرمان‌برداران تابع یا پیروان خاموش تلقی نشدند بلکه در چرخشی سیاسی جماعت سادات رقبای سیاسی تلقی شدند و خیلی زود زمینه تغییر مناسبات میان ایشان و دولت نوخاسته فراهم شد (اصفهانی بی تا: ۴۵۵؛ طبری بی تا: ج ۸، ۲۴۹؛ ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۴۸). چرایی این شقاق سیاسی-فرهنگی و بررسی چگونگی تعامل حسن بن زید با سادات خود مسئله‌ای قابل‌بررسی است. گرچه رقبای سیاسی داعی کبیر صرفاً به سادات محدود نمی‌شدند و اسپهبدان محلی و حکام طاهری نیز در فضای سیاسی آن سامان بی‌تأثیر نبوده‌اند، آنچه دغدغه این پژوهش است تنها بررسی چگونگی رفتار حسن بن زید به‌مثابه حاکم شیعی پُرمدعا با سادات به‌منزله بدنه اصلی دعوت دولت علوی است.

در شمار سادات نام‌دار، که از یاران حسن بن زید نیز به‌شمار می‌رفتند، حسین بن احمد کوبکی از دیگران سرآمدتر است (اصفهانی بی‌تا: ۵۵۸). او با سابقه‌ای نسبی، که به سادات حسینی (ع) می‌رسید، در ۲۵۱ ق در نواحی قزوین و زنجان قیام کرد و توانست نفوذ آل طاهر را در مناطق یادشده بگسلد (یعقوبی بی‌تا: ج ۲، ۵۰۱؛ بلاذری ۱۳۹۷: ۳۱۶؛ کعبی ۱۴۲۷: ج ۱، ۴۵)، اما دو سال بعد کوبکی پس از شکست در برابر سپاهیان موسی بن بغا به دیلم پناهنده شد (ابن مسکویه ۱۳۷۹: ج ۴، ۳۷۵؛ ابن عساکر ۱۳۶۱: ج ۶۰، ۴۰۱). بنابه گزارش ابونصر بخاری، حسین بن احمد کوبکی از سوی حسن بن زید ولایت قزوین و شهرهای اطراف را برعهده داشت (بخاری ۱۳۸۱: ۲۷). حسن بن زید کوبکی را پس از شکست به‌همراه یکی دیگر از سادات به‌نام عبیدالله بن علی بن حسن به‌سوی خویش فراخواند و آن دو را در برکه‌ای انداخت و غرق کرد (الامین ۱۴۰۳: ج ۵، ۱۶). سپس، جنازه آنان را از آب گرفت و در سردابی نهاد و در آن را گل گرفت (بخاری ۱۳۸۱: ۲۷). در تاریخ قم نیز در گزارشی بر عزیمت کوبکی به‌نزد حسن بن زید تأکید شده است (قمی ۱۳۸۵: ۶۴۳؛ رجایی ۱۳۸۰: ۶۰۶) و حتی مسعودی (د ۳۴۵ ق) به پناه‌بردن کوبکی (کرکی) نزد حسن بن زید اشاره کرده است، اما سرنوشت وی را در بی‌خبری رها می‌کند (مسعودی ۱۳۸۱: ج ۴، ۶۹). در این میان، ابن‌عنه (د ۸۲۸ ق) همانند بخاری و الامین از قتل کوبکی به‌دست حسن بن زید خبر می‌دهد (ابن‌عنه ۱۴۱۷: ۲۵۳). بدین ترتیب می‌توان قتل کوبکی دست‌کم به‌دستور حسن بن زید را پذیرفت.

از دیگر رقبای سادات که به‌دستور داعی کبیر کشته شد می‌توان به حسن بن محمد بن جعفر معروف به عقیقی اشاره کرد. وی از نوادگان امام سجاد (ع) بود و بر اثر فشار و سخت‌گیری‌های عباسیان به نواحی جبال و نهایتاً طبرستان پناهنده شد (قمی ۱۳۸۵: ۶۳۹). ابونصر بخاری، ضمن تأکید بر پیوند نسبی عقیقی با حسن بن زید، او را پسرخاله داعی کبیر می‌داند (بخاری ۱۳۸۱: ۲۷). عقیقی، دو یا سه سال پس از خیزش مردم طبرستان، به این ناحیه عزیمت کرد. او در درگیری میان مصمغان و قارن بن شهریار با حسن بن زید، ضمن جانب‌داری از حاکم علوی، کمک‌های بسیاری به داعی کرد و، به پاس این خدمات، حسن داعی کبیر ساری و نواحی اطراف آن را به عقیقی واگذارد (ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۳۹). مطابق منابع، عقیقی نقش به‌غایت اثرگذاری در شکست آل طاهر در طبرستان ایفا کرد؛ موضوعی که سبب شد آنان از منطقه طبرستان دست بکشند و به خراسان عقب‌نشینی کنند (همان: ۲۴۲)، اما همیشه بخت با عقیقی یار نبود و او در برابر حملات مفلح و یعقوب لیث

به ساری تاب نیاورد و عقب نشست. شدت نبرد به حدی بود که حسن بن زید به سختی از این حملات جان به در برد (همان: ۲۴۵). هنگامی که احمد بن عبدالله خجستانی به جرجان یورش آورد و حسن بن زید را غافل گیر کرد، داعی به آمل گریخت (همان: ۲۴۸). عقیقی وانمود کرد، یا واقعاً چنین باور داشت، که حسن بن زید اسیر خجستانی شده است. از این رو، از مردم برای خود بیعت گرفت (طبری بی تا: ج ۸، ۲۴۹) و هر را که مخالفت کرد گردن زد (ابن اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۴۸). گرچه، طبری به منزله شخصی معاصر با این تحولات حادثه خیز تنها به اخذ بیعت و همراهی با عقیقی اشاره کرده و از قتل دیگران به دست او سخنی به میان نیاورده است (طبری بی تا: ج ۸، ۲۴۹). هنگامی که داعی کبیر روانه ساری شد عقیقی از بیم او شهر را ترک کرد، اما داعی توانست با تلاش بسیار عقیقی را به چنگ آورد (همان). عقیقی از حسن بن زید امان طلبید، ولی حسن به او فرصت نداد و به جلااد خویش دستور داد سر او را از تن جدا کند (ابن خلدون ۱۳۶۳: ج ۵، ۱۱۴؛ بیهقی بی تا: ج ۱، ۳۱؛ ابن حزم ۱۴۰۳: ج ۱، ۵۵) و به این اکتفا نکرد و ضمن اجازه ندادن برای دفن جنازه وی در گورستان مسلمان فرمان داد تا او را در مقابر غیرمسلمانان دفن کنند (العمری ۱۳۸۰: ج ۱، ۶۱۹ - ۶۲۰؛ ابن اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۴۹).

افزون بر این شواهد، یکی دیگر از نمونه‌های بارز مناسبات خصمانه با سادات و رقبای سیاسی و مذهبی می‌توان به جریان محمد بن حمزه بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، که از سادات حسینی بوده است، اشاره کرد. او از نخستین روزهای خیزش مردم طبرستان علیه طاهریان در آن ناحیه حضور داشت و در خدمت حسن بن زید بود. هر چند اخبار اندکی از او در منابع یافت می‌شود، براساس آنچه ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان ثبت کرده است، محمد بن حمزه چهره‌ای شناخته شده و جنگ آور بوده که نقش مهمی در پیروزی‌های حسن بن زید داشته است (همان: ۲۳۰-۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۸). ابن اسفندیار، به رغم اخبار اندک از نقش محمد بن حمزه در پویایی خیزش علویان، از سرانجام کار وی اطلاع دقیقی نمی‌دهد. این در حالی است که ابوالفرج اصفهانی از قتل او با زهر به دست حسن بن زید خبر داده است (اصفهانی بی تا: ۴۵۷).

در باب انگیزه حسن بن زید از این قتل‌های سیاسی باید گفت به نظر می‌رسد داعی کبیر، به سبب آن که متصور بود ممکن است آینده سیاسی‌اش به خطر بیفتد، به حذف برخی از یاران بانفوذش پرداخت (ابن اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۴۹)، زیرا به نظر حسن بن زید این رقبای سیاسی همواره مستعد قدرت‌گیری و یافتن پیروان بسیار بودند؛ موضوعی که داعی را

بر آن داشت تا پیش‌دستی کند و به بهانه‌های گوناگون کمر به حذف آنان ببندد. او، برای شکست کوبی در نبرد، اعدام در نظر گرفت و مجازاتی سخت‌گیرانه و بی‌رحمانه کرد. این را که شکست به‌واسطه‌ی اهمال و کوتاهی کوبی سر زده و به‌بیانی دیگر گریخته و پایداری نکرده باشد نمی‌توان توجیهی در ریختن خونش قلمداد کرد، زیرا از یک‌سو اقدام موسی بن بغا در به‌آتش کشیدن سپاه کوبی چاره‌ای جز عقب‌نشینی برای وی باقی نگذاشته بود (ابن‌مسکویه ۱۳۷۹: ج ۴، ۳۷۵) و از سوی دیگر در منابع فقهی زیدی گریز از میدان نبرد در صورت فزونی چندبرابر دشمن مجاز شمرده می‌شود.

تصویر دقیق نحوه‌ی رفتار با عقیق این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که داعی کبیر هرگز گذشتی در برابر اشتباهات یارانش نداشت. نرم‌خویی و گذشت از اشتباهات در قاموس سیاسی او بیگانه بود. چنان‌که خدمات شایسته‌ی عقیقی در آغاز حرکت سیاسی علویان و بیعت‌ستاندن او از مردم هرگز در نظر حسن بن زید مانعی برای گذشت از اشتباهات او محسوب نشد و فرمان مرگ تنها چاره‌ی حذف او نبود بلکه، فراتر از آن، دستور به دفن او به‌مثابه‌ی مسلمانان مرتد در گورستان غیرمسلمانان افراطی و به‌دور از آموزه‌های شیعی داد.

زمانی ارزیابی رفتار سیاسی حسن بن علی با رقیبان سیاسی-مذهبی‌اش تکمیل می‌شود که بتوان اوج تصفیة سیاسی با هدف کسب قدرت بلامنازع در منطقه را در مناسبات حسن بن زید با محمد بن حمزه جست‌وجو کرد، زیرا قتل حمزه جریان‌ی نبود که بتوان آن را به‌سادگی نادیده گرفت. دانسته است که حمزه به‌واسطه‌ی کمک شایانی که به داعی کبیر در خلال نبردهای آغازین برای احراز قدرت داشت نامش در میان سادات شناخته‌شده‌ی سیاسی پرآوازه شد. وی، ضمن ایفای نقش به‌غایت مؤثر در پیروزی‌های وی، در ایجاد ثبات هم سهم عمده‌ای داشت (ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۳۰ - ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۸). قتل حمزه هیچ توجیه سیاسی یا مذهبی-فرهنگی ندارد، چراکه او شخصیتی مهم و تأثیرگذار در دولت علویان بوده است و بعید نیست رقیبی برای حسن و برادرش، محمد، به‌شمار رفته باشد و، از این‌رو، وی را نیز حذف کرده باشند (معلمی ۱۳۹۳: ۴۹۶).

علاوه‌بر نقش تعیین‌کننده‌ی سادات در تاریخ سیاسی علویان طبرستان نباید اهمیت اقبال مختلف مردم را در به‌قدرت‌رسیدن و تثبیت دولت علوی نادیده انگاشت؛ موضوعی که خود سبب‌ساز قدرت‌گیری حسن بن زید به‌واسطه‌ی دعوت مردم شد. در ۲۶۰ ق سرزمین طبرستان شاهد حمله‌ی یعقوب لیث صفاری بود (ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۴۵). او به‌بهانه‌ی دست‌گیری عبدالله بن محمد سجزی به حسن بن زید پیغام داده بود تا او را به صفاریان

تحویل دهد، اما حسن بن زید از این خواسته سر باز زد. یعقوب لیث هم بهانه‌ای برای حمله به طبرستان یافت و چون به نزدیک ساری رسید، حسن بن زید به مقابله او آمد (همان)، اما در آستانه جنگ گریخت و به کوهستان دیلم پناه برد. یعقوب نیز ابتدا ساری را تصرف کرد و سپس به آمل دست یافت و با تسخیر آن‌جا خراج دوساله را از مردم آمل گرفت (همان: ۲۴۶). اما این پیروزی‌های پیاپی دوامی نداشت، زیرا موقعیت جغرافیایی و آب‌وهوایی دیلم کار را برای سپاهیان یعقوب دشوار ساخته بود. سرانجام بارانی که چهل روز پیاپی بارید یعقوب را ناگزیر به عقب‌نشینی کرد (طبری بی تا: ج ۹، ۵۰۸ - ۵۰۹).

پس از هزیمت یعقوب لیث و عقب‌نشینی او از سرزمین‌های شمالی ایران، داعی کبیر در ۲۶۱ ق به طبرستان بازگشت و به دستور او علویان، به انتقام هم‌راهی مردم چالوس با یعقوب، آن شهر را به آتش کشیدند (ابن اثیر ۱۴۰۹: ج ۷، ۲۸۸).

این تنها نمونه رفتار خشونت‌آمیز حسن بن زید با مردم نیست، چراکه منابع محلی از تندروی‌های او در برابر مردم نگاشته‌اند. چنان‌که ابن اسفندیار در این باره می‌نویسد: «حسن زید هر آفریده را که هوادار مسووده بودند به عقوبات می‌کشت و ملامت‌ها می‌کرد تا دل‌های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکرتی نماند» (ابن اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۴۵). علاوه بر این، به نظر می‌رسد داعی تاب سخن مخالف خود را نیز نداشت و بدون هیچ‌گونه تسامح با خشونت رفتار می‌کرد. چنان‌که زمانی از کوچه‌ای در آمل می‌گذشت، بر دیوار شعاری علیه وی نوشته شده بود، در بازگشت از همان کوچه بیامد که برخلاف عادتش نیز بود، ولی اهالی آن شعار را زدوده بودند. حسن بن زید گفت: «به خدا سوگند که از مرگ رهیدند» (همان: ۲۴۲). نویسنده کتاب *المجادی فی انساب الطالبین* از خشونت داعی کبیر در قبال مردم شهرهای مختلف سخن می‌گوید که حتی به ریختن خون شهروندان منتج شده است (علوی: ۳۴).

علی بن محمد علوی (د ۷۰۹ ق) حسن بن زید را این‌گونه معرفی کرده است: «امیر شریف داعی حسن که در طبرستان کارهای شگرف دارد! به‌سوی خود دعوت کرد و خون‌ها ریخت و شهروندان و شهرها را از بین برد!» (همان).

در زمانی که برادر حسن بن زید، محمد، بر گرگان حکومت می‌کرد، گروهی از دیلمیان نافرمانی می‌کردند؛ از این‌رو، به دستور حسن بن زید، دست و پای هزار مرد دیلمی را برای عبرت دیگران بریدند. او هم‌چنین در آمل گروهی از مخالفان خود را به قتل رساند (ابن اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۴۷ - ۲۴۸). باید گفت نحوه رفتار و رویکرد خشونت‌آمیز

حسن بن زید تنها به رقبای سادات و توده مردم محدود نبود. او همین رفتار سیاسی خشونت‌آمیز را در مواجهه با برخی از بزرگان اهل سنت نیز در پیش گرفت. برای نمونه می‌توان به ابونعیم فضل بن عباس، از سنی‌مذهبان شهر جرجان، اشاره کرد که به فرمان حسن بن زید کشته شد (ذهبی ۱۴۱۳: ج ۲۰، ۱۵۰). جعفر بن احمد بن بهرام باهلی نیز به سبب سعایت از او نزد داعی زندانی شد و در آنجا درگذشت و جنازه‌اش به‌دار آویخته شد (قرشی ۱۴۱۳: ج ۲، ۱۲-۱۳). بدیل بن محمد اسفراینی یکی دیگر از کسانی بود که، به‌گفته حمزه بن یوسف سهمی، به فرمان حسن بن زید کشته شد (سهمی ۱۴۰۷: ۱۷۲، ۵۳۵). حتی شواهدی وجود دارد که در روزگار سلطه حسن بن زید بر استرآباد یکی از علمای این شهر تمام دارایی خود را فروخت و به نیشابور کوچ کرد تا از تیررس فرمان‌ها یا تصمیمات نادرست وی در امان بماند (سمعانی ۱۴۰۸: ج ۴، ۶۸۲).

۳. راهبرد ناصرالحق در برابر رقبای سیاسی و توده مردم

ابومحمد حسن بن علی حسینی ملقب به ناصر کبیر، ناصر اطروش، و الناصر للحق (۲۲۵ - ۳۰۴ ق / ۸۳۹ - ۹۱۶ م) از فرزندان امام حسین علیه‌السلام و سومین فرمان‌روای علویان طبرستان در سده سوم بود. او به سبب مقام علمی و فضل بسیار، نزد حسن بن زید داعی کبیر و محمد بن زید داعی الی‌الحق محترم بود، اما در شمار کارگزاران این دو نبود و به دلیل خوش‌نامی، تنها در پاره‌ای مواقع تقسیم پول میان علویان را به او می‌سپردند. وی مدت کوتاهی، به‌اکراه، منصب قضا را برعهده گرفت (تمیمی ۱۴۰۳: ۶۰۴؛ ناطق‌بالحق ۱۴۲۲؛ محلی ۱۴۲۳: ج ۲، ۶۴). پس از شکست و کشته‌شدن محمد بن زید در ۲۸۷ ق در جرجان، که حسن اطروش نیز با وی همراه بود، حسن از طریق دامغان به ری رفت و از آنجا به دعوت و همراهی جستان بن وهسودان، پادشاه دیلم، یکبار در ۲۸۹ ق و بار دیگر در ۲۹۰ ق به طبرستان لشکر کشید، اما کاری از پیش نبرد. در زمان محمد بن ابراهیم صعلوک، حاکم ری که به دستور امیر سامانی به طبرستان رفته بود و حکومت آنجا را برعهده داشت، به سبب اعتراض مردم به افزایش خراج، رفتار خشنی را در پیش گرفت و همین موضوعی شد که اسباب تحریکات سیاسی و فرهنگی ایجاد شود و حسن اطروش از این فرصت بهره جست و مردم را علیه محمد بن ابراهیم صعلوک برانگیخت (ابن‌اثیر ۱۴۰۹: ج ۸، ۸۲؛ ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۶۸ - ۲۶۹). مردم نیز بر گرد اطروش جمع شدند و از او حمایت کردند (همان: ۲۶۸). این درحقیقت آغاز قیام اطروش علیه سامانیان

بود که از سوی خلیفه بغداد حمایت می‌شدند؛ قیامی که با نبردی به نام «نورود» حادث شد (هارونی ۱۳۸۷: ۱۲۱) و اطروش علی‌رغم پیروزی خود همواره از آن به تلخی یاد می‌کرد، زیرا این قیام بیان‌گر وسعت و عمق مقاومت در برابر اطروش بود (گیلانی ۱۳۵۲: ۶۷-۷۰)، اما، با این حال، ناصر کبیر پس از حضور در مسجد آمل طی خطبه‌ای اهالی را به‌علت همراهی با دشمنانش و خروج علیه او سرزنش کرد و اگرچه همواره از داغ کشتگان نبرد نورود گلایه داشت (هارونی ۱۳۸۷: ۱۲۳)، فرمان عفو عمومی صادر کرد (همان: ۱۲۶؛ ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۷۰)؛ شیوه‌ای که او پس از شکست دادن صلوک و تسخیر قلعه آمل اتخاذ کرد و به بازماندگان قلعه امان داد (ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۶۹). او فقط با مردم آمل با رأفت و تسامح برخورد نکرد. اطروش زمانی که وارد مناطق شمالی ایران شد در میان برخی از مردم دیلم هنوز کیش پدرانشان رسمیت داشت و آنان اسلام نپذیرفته بودند. ناصرالحق به‌واسطه اشراف به احکام اسلامی سال‌ها میان غیرمسلمانان زیست و آنان را به اسلام فراخواند و مساجد بسیاری در دیلم بنا کرد. به‌نظر می‌رسد بدون استفاده از شمشیر نمی‌توانست گسترش اسلام از سوی داعی را سرعت و دوام بخشد. موضوعی که علامه امینی نیز به آن اشاره دارد و دربارهٔ ویژگی‌های ناصر کبیر می‌نویسد که او فردی بود که بین شمشیر و قلم جمع کرد و آن دو را با هم به‌کار گرفت. درحقیقت همین منش فرهنگی ناصرالحق بود که توانست در مدت سیزده سال جمعیت معتنابهی از مردم طبرستان را که برخی آن را حدود دویست هزار نفر برشمرده‌اند به تشیع متمایل سازد (ناطق‌الحق ۱۴۲۲: ۲۰۴).

بنابر منابع می‌توان سعه صدر و گذشت توأم با رأفت را در مشی سیاسی ناصرالحق در برابر توده مردم رصد کرد. این رفتار هم در توقف تنبیهات و هم در اعطای بخشودگی و نادیده‌گرفتن سهویات سیاسی مؤثر بود. چنان‌که پس از پیروزی اطروش بر سپاه سامانی او در موضوع شکایت مردم برای افزایش خراج خواست آنان را پذیرفت و مقرر کرد همان خراج پیشین از ایشان اخذ گردد (ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۷۰).

علاوه‌براین، طبری، مورخ شهیر آملی که خود معاصر با ناصر کبیر بوده است، او را به‌سبب اجرای عدالت و حُسن رفتار با مردم ستوده است (طبری بی‌تا: ج ۱۰، ۱۴۹). این رفتار پرتسامح را دیگر مورخان هم تأیید کرده‌اند (سمعانی ۱۴۰۸: ج ۱، ۱۸۴-۱۸۵). این رفتارهای مداراآمیز در برابر مردم و سجایای اخلاقی موجب شد ناصر کبیر همواره مورد احترام عوام و سادات قرار گیرد. نمونه‌ای از این احترام و رواداری مردم پس از دفع

شورش داعی صغیر به آمل قابل‌رصد است، زیرا وی در بازگشت به آن شهر اشغال‌شده با استقبال گرم مردم مواجه شد. مؤلف *الافاده* که پدرش شاهد بازگشت ناصر بوده است می‌نویسد: «بیش‌تر افراد شهر از خرد و کلان از او استقبال کردند. مردم به‌گونه‌ای ازدحام کرده بودند و سعی داشتند دست او را ببوسند چنان‌که نزدیک بود او را از مرکبش به‌زیر بکشند» (هارونی ۱۳۸۷: ۱۲۸؛ محلی ۱۴۲۳: ج ۲، ۷۳). ابراز هواداری در منابع گاه با درج ارقام مبالغه‌آمیز هواداران حسن اطروش همراه است (منصوربالله ۱۴۰۶: ج ۱، ۳۰۹؛ مؤیدی ۱۴۱۷: ۱۸۴).

این ارتباط میان مردم و ناصرالحق یک‌سویه نبود، چنان‌که اطروش نیز در بسیاری از مواقع و اقتضائات سیاسی مردم را در امور دخالت می‌داد؛ طوری‌که گزارش شده است ناصرالحق به مردم آمل اجازه داد بتوانند، با نظر مشورتی، حاکم شهر خود را انتخاب کنند (هارونی ۱۳۸۷: ۲۳۰).

در باب نحوه تعامل ناصر کبیر با رقبای سیاسی خود باید به شورش حسن بن قاسم برضد او و مشاهده سیاست اطروش اشاره کرد.

یکی از تلخ‌ترین وقایع و رخدادهایی که می‌توان آن را از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین حوادث و چالش‌های عصر حکمرانی ناصر کبیر قلمداد کرد جریان منجر به دست‌گیری و حبس اطروش در قلعه لاریجان است (همان: ۱۲۷). این حادثه می‌توانست باعث تقابل او با معارضان و مسببان واقعه شود، اما چنین نشد، زیرا او پس از آزادی و سرکوب شورش رفتاری متعادل و متناسب با شأن رهبری از خود نشان داد؛ چنان‌که مردمی را که به‌دنبال حسن بن قاسم رفته بودند و او را دستگیر کردند و نزد اطروش آوردند تشویق کرد و حسن بن قاسم را بخشید و فقط چند روز او را به گیلان تبعید کرد. حُسن رفتار ناصرالحق به این محدود نشد زیرا، با شفاعت ابوالحسین احمد بن الناصر، اطروش او را بازخواند و ولایت گرگان را به او سپرد (همان: ۲۷۴).

گرچه برای فهم رفتار سیاسی حکمرانان شاخص و میزان تعیین رواداری و تسامح منجر به مقبولیت مناسبات با مردم وجود دارد، اما کافی به‌نظر نمی‌رسد، زیرا باید رفتار حکمرانان را در تعیین جانشین یا تفویض و توزیع قدرت هم بررسی کرد. با تأمل در منابع می‌توان توجه اطروش را در دوران حکومتش به انتقال قدرت به حسن بن قاسم از ابتدا قابل‌ملاحظه دانست، زیرا او انتقال قدرت و تفویض آن را در حضور فرزندان به‌گونه‌ای

انجام داد تا بتواند برای حسن بن قاسم در میان لشکر مشروعیت و در میان مردم مقبولیت ایجاد کند. ابن اسفندیار در این باره می‌نویسد:

همگی مصالح ملک و احکام پادشاهی در امر ونهی به ابن عم خویش ابو محمد الحسن بن قاسم سپرد و بدو باز گذاشت و او را مرتبه بر فرزندان صلیبی مرجع گردانید تا بر او حسد بردند و میل لشکر و عوام با او بود (همان: ۲۷۲).

مؤلف *الافاده* نیز دلیل این جانشینی را این گونه تشریح می‌کند: «به خاطر شهامت و جنگ‌آوری و دین‌داری و تسلط در امور محوله و نبود فرد مورد اعتماد در میان فرزندان اطروش» (هارونی ۱۳۸۷: ۱۲۶-۱۲۷). خود اطروش نیز، وقتی از او پرسیدند چرا یکی از فرزندان را جانشین خود نمی‌کند، این گونه پاسخ داد: «خیلی دوست داشتم که میان آن‌ها کسی باشد که شایستگی این مقام را داشته باشد ولیکن درست نمی‌دانم به خاطر عهدی که با خدا دارم امور مسلمانان را به یکی از آنان بسپارم» و افزود حسن بن قاسم برای اجرای این امر شایسته‌تر از فرزندانم است (همان: ۱۲۸).

البته باید گفت ناصرالحق پسران خویش را از امور لشگری و کشوری بی‌نصیب نگذاشت؛ برای نمونه می‌توان به امارت ابوالقاسم جعفر بر ساری اشاره کرد که از سوی پدر به این مقام منصوب شد (ناطق‌الحق ۱۴۲۲: ۵۷). این رفتارهای شایسته رهبری جایگاهی بی‌بدیل در اذهان عمومی برای اطروش به‌ارمغان آورد.

۴. نتیجه‌گیری

از مطالعه رفتار سیاسی دو حاکم علوی، حسن بن زید (۲۵۰ - ۲۷۰ ق / ۸۶۴ - ۸۸۴ م) و حسن بن علی (۲۸۹ - ۳۰۴ ق / ۹۰۱ - ۹۱۶ م)، که به ترتیب بنیان‌گذار و چهره‌ای اثرگذار و قوام‌بخش در دولت شیعی علوی در شمال ایران بودند، می‌توان به نتایج کلی در شناخت این دو چهره دست یافت. این دو حاکم، علی‌رغم داشتن جایگاهی مساوی، در مشی سیاسی به‌ویژه در برخورد با رقبا و توده مردم رویکردی متفاوت اتخاذ کردند. داعی کبیر، به‌واسطه آن‌که متصور بود آینده سیاسی‌اش با رقبای داخلی به‌ویژه سادات در خطر خواهد افتاد، اقدام به حذف و تصفیه برخی از یاران پرنفوذش کرد. او در برابر توده مردم نیز به‌شدت سخت‌گیر بود و پذیرش هیچ‌گونه تسامحی را نداشت. هرکس با او نبود علیه او شمرده می‌شد. سخت‌گیری بر مخالفان کم‌اهمیت و به‌اندادن به سادات و رنجش از سخنان

مخالفتان و برنتابیدن رقیبان احتمالی او را به تقابلات شدید واداشت، اما درمقابل حسن بن علی با منشی متفاوت و روشی روادارانه به نرمش دربرابر رقبای آورد و به‌نظر در انظار عمومی از مقبولیت قابل توجهی برخوردار بود. حتی با حسن بن قاسم به‌مثابه بزرگ‌ترین رقیب در عرصه سیاست، که کمر به حذف او از صحنه سیاسی بسته بود، به‌تسامح رفتار کرد و سرانجام نیز قدرت سیاسی را به داعی صغیر، با تدبیر و کیاست، راه‌برانه تفویض کرد. مشی ناصر کبیر دربرابر مردم نیز مسالمت‌آمیز بود و همواره آنان را تکریم می‌کرد.

کتاب‌نامه

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۴۰۹ / ۱۹۸۹)، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت: دارالفکر.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۶۶)، *تاریخ طبرستان*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ابن حزم (۱۴۰۳ / ۱۹۸۳)، *جمهرة أنساب العرب*، تحقیق لجنة من العلماء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون (۱۳۶۳)، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۹۸۲ / ۱۳۶۱)، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق سکینه الشهابی، دمشق: دارالفکر.
- ابن عنبه، احمد بن علی (۱۴۱۷ ق)، *عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب*، قم: انصاریان.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۷۹)، *تجارب الأمم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش. اصفهانی، حمزه (بی تا)، *مقاتل الطالبین*، بیروت: دارالمعرفه.
- الامین، محسن (۱۴۰۳ ق)، *أعیان الشیعه*، بیروت: دارالتعارف.
- العمری، علی بن ابی‌الغنائم (۱۳۸۰)، *المجادی فی انساب الطالبین*، محقق احمد مهدوی دامغانی، قم: کتاب‌خانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی.
- بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله (۱۳۸۱)، *سلسلة العلویه*، تقدیم و تعلیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم، نجف: مکتبه الحیدریه.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۷۷ / ۱۳۹۷)، *انساب الأشراف*، تحقیق محمدباقر المحمودی، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- بیهقی، علی بن زید (بی تا)، *لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب*، محقق مهدی رجایی، قم: کتاب‌خانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
- تمیمی، تقی‌الدین بن عبدالقادر (۱۴۰۳)، *الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیه*، محقق عبدالفتاح محمد حلوی، ریاض: دارالرفاعی.
- ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۳ / ۱۹۹۳)، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.

- رجایی، مهدی (۱۳۸۰)، *لكواكب المشرقه فى أنساب و تاريخ و تراجم الأسرة العلوية الزاهره*، قم: كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى.
- سمعانى، ابوسعبد عبدالكريم بن محمد (۱۴۰۸)، *الانساب*، تحقيق عبدالله عمر البارودى، بيروت. سهمى، حمزه بن يوسف (۱۴۰۷)، *تاريخ جرجان*، بيروت: عالم كتب.
- طبرى، احمد بن على (بى تا)، *ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى*، قاهره: دارالكتب المصرىه.
- قرشى، باقر شريف (۱۴۱۳ ق)، *حياة الامام موسى بن جعفر*، بيروت: دارالبلاغه.
- قمى، محمد بن حسن قمى (۱۳۸۵)، *تاريخ قم*، ترجمه حسن بن على بن عبدالملك قمى، تحقيق محمدرضا انصارى قمى، قم: كتابخانه عمومى آيت الله مرعشى نجفى.
- كعبى، على موسى (۱۴۲۷)، *الإمام على الهادى عليه السلام؛ سيره و تاريخ*، قم: مركز الرساله.
- گيلانى، ملاشيخ على (۱۳۵۲)، *تاريخ مازندران*، به تصحيح منوچهر ستوده، تهران: بنياد فرهنگ ايران.
- مؤيدى، مجدالدين بن محمد (۱۴۱۷ ق)، *التخف شرح الزكف*، صنعنا: مكتبة بدر للطباعة و النشر و التوزيع.
- محلى، حميد بن احمد (۱۴۲۳ ق)، *الحداثق الوردية فى مناقب الأئمة الزيدية*، محقق محطورى، مرتضى بن زيد، صنعنا: مكتبة بدر.
- مسعودى، على بن حسين (۱۳۸۱)، *التنبيه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران: علمى و فرهنگى.
- معلمى، مصطفى (۱۳۹۳)، *مجموعه مقالات نخستين همايش بين المللى تاريخ محلى مازندران*، سارى.
- منصوربالله، عبدالله بن حمزه (۱۴۰۶ ق)، *كتاب الشافى*، صنعنا.
- ناطق بالحق، يحيى بن حسين (۱۴۲۲)، *تيسير المطالب فى امالى ابى طالب*، محقق عبدالله بن حمود عزى، صنعنا: مؤسسة الامام زيد بن على الثقافيه.
- هارونى، ابوطالب يحيى بن حسين (۱۳۸۷)، *الافاده فى تاريخ الأئمة الساده*، تصحيح و تحقيق محمداكظم رحمتى، تهران: ميراث مكتوب.
- يعقوبى، احمد بن اسحاق (بى تا)، *تاريخ يعقوبى*، بيروت: دار صادر.